در تاریخ ۱۵ اسفند ۱۳۹۰
مهدویت در قرآن

جلسه 20

بسم الله الرّحمن الرّحيم
الحمدلله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

یادآوری: ادامه بررسی اجمالی سه قسمت از آیه 33 سوره مبارکه اسراء

بحث در آیه شریفه 33 از سوره بنی اسرائیل یا اسراء است؛ چه این‌که در جلسه قبل نکاتی را در مورد این آیه شریفه که فرمود **(وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِيِّهِ سُلْطَاناً فَلَا يُسْرِفْ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنصُوراً)** ذکر کردیم. به دیگر معنا نکاتی مربوط به قسمت اول آیه بود **(وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ)** که بیان شد و همچنین نکاتی مربوط به قسمت دوم آیه یعنی **(وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِيِّهِ سُلْطَاناً)** بود که در جلسه قبل بیان کردیم.

بررسی اجمالی قسمت سوم آیه، ضمن تبیین دو نکته مهم؛

پس از بررسی اجمالی قسمت اول و دوم آیه، اینک به قسمت سوم آیه رسیدیم که خداوند متعال در ادامه آیه فرموده است: **(فَلَا يُسْرِفْ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنصُوراً)** لذا در این زمینه دو نکته حائز اهمیت است:

نکته‌ی اول: پیرامون فراز «فلا یسرف»، ضمن دو مطلب؛

لازم است درباره فراز(فَلَا يُسْرِفْ) دو مطلب مهم، مورد بررسی قرار گیرد؛ که عبارتند از:

مطلب اول: پیرامون قرائات فراز «فلا يُسرف»؛

در این زمینه دو قرائت، نقل شده است، که عبارتند از:

«قرائت غیابی»:

یعنی (فَلَا يُسْرِفْ) که قرائت مشهور و صحیح است.

«قرائت خطابی»:

در بعضی از قرائتها، مثل حمزه و کسائی این فراز را «لا تُسرف» خوانده‌اند و به عنوان خطاب و یک خطاب کلّی «فلا تسرف

أیها الانسان فی القتل» آن را بیان کرده‌اند.

مناقشه بر قرائت اول از منظر مختار؛ این قرائت باطل است، چون فلا یسرف تفریع قبل است؛

این قرائت نه با مابعدش (إِنَّهُ كَانَ مَنصُوراً) و نه با ماقبلش (وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِيِّهِ سُلْطَاناً) سازگاری ندارد. پیداست این قرائت باطلی است، چراکه این (فَلَا يُسْرِفْ) تفریع بر ما قبل است؛ زیرا در قسمت قبل این فراز میفرماید: (وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِيِّهِ سُلْطَاناً) ما برای ولیّ آن کسی که مظلوم واقع شده و مظلوماً کشته شده است، سلطنت قرار دادیم، این سلطنت چیست؟ آیه شریفه در دنباله میفرماید: این سلطنت مصداق بارزش این است که ولیّ مقتول میتواند قاتل را قصاص کند، منتهی حالا که میخواهد قصاص کند (فَلَا يُسْرِفْ) که فاعلش ولیّ دم باشد، ولیّ دم در قتل اسراف نمیکند و نکند؛ و (إِنَّهُ كَانَ مَنصُوراً) به منزله‌ی تعلیل برای این نهی است، (فَلَا يُسْرِفْ)، زیرا (إِنَّهُ كَانَ مَنصُوراً).

پس یک قرائت، قرائت خطابی است که اگر آن را خواندیم، دیگر نه فاعلش و مخاطبش، ظالم و قاتل است و نه ولیّ دم است، بلکه نوع انسان است یعنی «ایها الانسان لا تسرف فی القتل»، مبادا به فکر این بیفتی که قتل انجام بدهی، که اگر انجام بدهی (إِنَّهُ كَانَ مَنصُوراً) مقتول منصور است، مقتول را خدا یاری می‌کند.

مطلب دوم: بررسی سه »؛

حال سؤال این است که در قسمت سوم آیه که میفرماید: (فَلَا يُسْرِفْ فِي الْقَتْلِ) نباید در قتل اسراف بشود، فاعل (فَلَا يُسْرِفْ) چه کسی است؟ که در این زمینه سه احتمال وجود دارد:

احتمال اول: «ولیّ دم»، فاعل فلا یُسرف؛

در مورد این (فَلَا يُسْرِفْ) یک احتمال که ظاهر آیه شریفه است همین هست که فاعلش را ولی دم قرار بدهیم که ولی دم اگر قاتلی آمده یک نفر را کشته این هم اسراف در قتل نکند یعنی اولاً خود قاتل را بکشد و ثانیاً متعدّد هم نکشد! این یک معنای ظاهر آیه شریفه است، حالا که ما برای ولیّ دم سلطنت قرار دادیم، آن هم حقّ اسراف ندارد، زیاده نباید انجام بدهد، اسراف در قتل به این معناست که اگر بخواهد غیر قاتل را بکشد میشود اسراف در قتل و یا اگر به جای یک نفر، چند نفر را بخواهد بکشد این کار مصداق اسراف در قتل میشود. در این صورت ولی دم، (إِنَّهُ كَانَ مَنصُوراً) است.

در نتیجه طبق احتمال اول که ظاهر آیه ی شریفه است که (فَلَا يُسْرِفْ) منظور ولی در قتل است، این ولی منصور است. طبق احتمال اول (فَلَا يُسْرِفْ) بیان برای سلطان و سلطنت است، یعنی سلطنت به این است که میتواند قصاص کند،

احتمال دوم: «قاتل و ظالم»، فاعل فلا یُسرف؛

احتمال دوم این است که این (فَلَا يُسْرِفْ) فاعلش همان ظالم و همان قاتل باشد، یعنی (وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِيِّهِ سُلْطَاناً فَلَا يُسْرِفْ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنصُوراً) این قاتل (فِي الْقَتْلِ) یعنی قاتل فکر نکند که اگر کسی را کشت حساب و کتابی در کار نیست و او هر اندازه بخواهد افراد را بکشد مانعی ندارد و خدای تبارک و تعالی از او انتقام نمیگیرد! خیر چنین نیست، زیرا مقتول (إِنَّهُ كَانَ مَنصُوراً) منصور خداوند متعال است. پس بنابر احتمال دوم که فاعل (فَلَا يُسْرِفْ) خود قاتل باشد؛ در نتیجه این (فَلَا يُسْرِفْ) دیگر بیان برای سلطنت نیست.

در نتیجه طبق احتمال دوم (فَلَا يُسْرِفْ) دیگر بیان برای سلطان و سلطنت نیست، بلکه (فَلَا يُسْرِفْ فِي الْقَتْلِ)، یعنی این ظالم فکر نکند که عالم بیحساب و کتاب است و اگر کسی را کشت با او کاری ندارند! (إِنَّهُ كَانَ مَنصُوراً) که باز اینجا ضمیر باید به خود آن مقتول (إِنَّهُ) برگردد، یعنی این مقتول یاری میشود و انتقام این مقتول از این قاتل گرفته میشود. پس طبق احتمال دوم هم اینکه دیگر (فَلَا يُسْرِفْ) بیان برای سلطان نیست و هم ضمیر در (إِنَّهُ كَانَ مَنصُوراً) به ولیّ دم نمیخورد، بلکه به خود مقتول برمی‌گردد.

احتمال سوم: «ولیّ دم»، فاعل فلا یسرف، به معنای عدم اختیار قتل قاتل؛

احتمال سومی هم وجود دارد، روی قرائت آیه(فَلَا يُسْرِفْ) و آن احتمال سوم این است که این «فی» در (فِي الْقَتْلِ) را به معنای «بالقتل» بگیریم، و بگوئیم ولیّ دم به سبب قتل اسراف نکند، یعنی درست است که ما برای ولیّ دم، حقّ قصاص و دیه گرفتن و عفو قرار دادیم و او میتواند قصاص کند یا دیه بگیرد و یا از همه‌ی اینها هم بگذرد، اما او باید «فلا یسرف بالقتل» قتل را اختیار نکند، چون قاتل که این مقتول را از بین برده، حالا ولی دم هم، قاتل را از بین ببرد، که این خودش موجب زیادی قتل می‌شود.
بنابراین ممکن است در اینجا این سؤال مطرح شود که اگر احتمال سوم مد نظر باشد لفظ اسراف و زیاده چگونه است؟ که در پاسخ باید گفت معنایش همین میشود که اگر ولی دمّ، قاتل را به قتل برساند، این خودش از حیث واقع و در عالم خارج، تکثر در قتل به وجود میآید. مثل همان آیه شریفه که میفرماید: (وَاَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى) عفو اقرب به تقواست.

پذیرش احتمال اول از منظر مختار؛

پس طبق این مطلب که(فَلَا يُسْرِفْ) به صورت مغایب باشد، سه احتمال در اینجا داده شده است و آنچه از میان این احتمالات ثلاثه، اظهر هست، احتمال اول است که ما(فَلَا يُسْرِفْ) را مربوط به ولی دم بگیریم، کما اینکه از روایاتی هم که به همین (فَلَا يُسْرِفْ فِي الْقَتْلِ) استناد شده، این مطلب استفاده میشود.. به عنوان مثال: روایاتی داریم که اگر سه نفر یک نفر را کشتند، اینجا ولی دم نمیتواند هر سه نفر را بکشد و اگر بخواهد هر سه نفر را بکشد، این از مصادیق اسراف در قتل میشود و به همین آیه استناد شده است؛ پس ظهور خود آیه در این است که (فَلَا يُسْرِفْ) مربوط به ولی دم است، و روایات هم مؤیّد همین معناست.
آن وقت اگر این را گفتیم (إِنَّهُ كَانَ مَنصُوراً) یعنی ولیّ دم منصور است، نه اینکه مقتول منصور باشد.

نکته‌ی دوم: پیرامون فراز «منصوراً»؛

در مورد فراز (مَنصُوراً) نیز، نکتهای وجود دارد که بعداً راجع به قضیه ی حضرت حجّت(عج) میخواهیم از آن استفاده کنیم. لذا در مباحث آتی حول آن، بحث خواهد شد.
این تبیین معنای اجمالی آیه شریفه بود.

بررسی تاویل آیه 33 اسراء و تطبیق آن بر قیام امام مهدی(عج)، ضمن تبیین شش روایت؛

در بررسی تاویل این آیه‌ی شریفه که میفرماید: (مَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِيِّهِ سُلْطَاناً) بحث این است که بدون شک حضرت ابا عبدالله الحسین(ع) به صورت «قتل مظلوماً» بوده‌اند و در این مطلب تردیدی وجود ندارد؛ حال سؤال این است ولیّ دم ابا عبدالله الحسین (ع) طبق فراز (فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِيِّهِ سُلْطَاناً) کیست؟ و این ولیّ دم چه زمانی میخواهد این سلطنت را اجرا کند؟ یعنی اگر این آیه شریفه هم نبود، سلطان دم امام حسین(ع) چه کسی است؛ زیرا در زمان امام سجاد(ع) یا امام باقر(ع) و یا سایر ائمه‌ی طاهرین(ع)، تاکنون در هیچ زمانی از زمان‌های گذشته، انتقام خون حضرت ابا عبدالله الحسین(ع) گرفته نشده است؛ در حالی‌که معنای فراز (مَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِيِّهِ سُلْطَاناً) این است که خداوند متعال در همین دنیا برای مقتول مظلوم، سلطان قرار داده است، نه اینکه بگوئیم برای انتقام از بعضی قاتلان، صرفاً «سلطنت اخرویه» وجود دارد، خیر چنین نیست، بلکه قطعاً «سلطنت دنیویّه» نیز هست، البته نمیخواهیم سلطنت اخرویه را نفی کنیم، ولی قطعاً سلطنت دنیویه نیز، هست. در این صورت، سؤال این است که در مورد امام حسین(ع) «مَن المنتقم؟» یا «مَن الولی؟» و اگر ولی مشخص است، این ولیّ دم، در چه زمانی انتقام میگیرد؟

پاسخ این است که ما باشیم و این آیه شریفه، واقعیت این است که این سؤال، در مورد امام حسین(ع) مطرح است، لذا در

جواب باید به روایات مراجعه کنیم زیرا روایاتی در این باره در «تفسیر عیاشی» و بعضی از کتب دیگر وارد شده که یکی از مصادیق بارز(مَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً) را امام حسین(ع) به شمار آورده و ولیّ دم آن حضرت(ع) را نیز، حضرت حجت(عج) دانسته است. مدلول این روایات این است که وقتی آن حضرت(عج) ظهور میکنند، یکی از کارهایی که ایشان انجام میدهند، انتقام از خون حضرت امام حسین(ع) است.

به هر جهت، اینک به شش روایت از این روایات توجه فرمایید.

روایت اول: روایت معلی بن خنیس از امام صادق(ع)؛

اولین روایت در کتاب تفسیر عیاشی جلد دوم صفحه 313 حدیث 64 آمده است و سند و دلالت آن چنین است:

الف: بررسی سند:

«عن المعلی بن خنیس»:

ب. بررسی دلالت:

«عن أبي عبد الله(ع) قال سمعته: يقول من قتل النفس التي حرم الله، فقد قتل الحسين في أهل بيته»این یک روایت.

روایت دوم: روایت جابر بن یزید جعفی، از امام باقر(ع)؛

این روایت را در «تفسیر برهان» و «بحار الانوار» آوردند که از همین «تفسیر عیاشی» گرفتند.

الف: بررسی سند:

«جابر جعفی»: جابر بن یزید جعفی موثق است. البته مرحوم «شهید صدر(قده)» در بحث اصولشان در مباحث مربوط به ظاهر قرآن، ایشان یک قرائنی میآورد بر اینکه بالأخره روایاتش قابل اعتماد نیست، لکن ما نیز، در بحث اصول و در محل خود، بر فرمایشات «شهید صدر» (قده) مناقشه کردیم و گفتیم: روایات جابر از از امام باقر(ع) است.

ب: بررسی دلالت روایت:

«عن جابر عن أبي جعفر(ع) قال نزلت هذه الآية في الحسين(ع) وَ مَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنا لِوَلِيِّهِ سُلْطاناً فَلا يُسْرِفْ فِي الْقَتْلِ قاتل الحسين إِنَّهُ كانَ مَنْصُوراً» که حضرت فرمود: «نزلت هذه الآية فی الحسین(ع)» و مکرر عرض کردیم این «نزلت» به این معنا نیست که حین النزول، شأن نزول آیه این معنا بوده است، بلکه «نزلت فی الحسین(ع)» یعنی مصداق بارز این آیه امام حسین(ع) است و (وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِيِّهِ سُلْطَاناً فَلَا يُسْرِفْ فِي الْقَتْلِ) اینجا دارد «أی قاتل الحسین» یعنی اینجا فاعل (فَلا يُسْرِفْ) را ظالم گرفته، سپس در ادامه می‌فرماید: (إِنَّهُ كَانَ مَنصُوراً)، «قاتل الحسین(ع)» یعنی ضمیر در «إنه» و اسم «کان» را امام حسین (ع) گرفته، یعنی خودِ مقتول منصور است.

روایت سوم: مرسله‌ی بعض اصحاب از امام صادق(ع)؛

روایت بعدی که سندش را باید بررسی کنیم حدیثی است که در کتاب اصول کافی جلد هشتم صفحه 364 آمده است؛ به بررسی سند و دلالت این روایت توجه فرمایید.

الف: بررسی سند:

«علی بن محمد عن صالح عن الحجّال (الحجاج) عن بعض اصحابه عن ابی عبدالله(ع)»؛
«علی بن محمد»: اگر به کتب رجالی مراجعه کنید خواهید دید که وی از جمله افراد مشترک است؛ یعنی عنوان «علی بن محمد» مشترک بین افراد متعددی است، منتهی گفتند آن «علی بن محمد» که مرحوم کلینی(قده) از او روایت نقل میکند و از مشایخ ایشان محسوب می‌شود «علی بن محمد بُندار» است، در حالی که یکی دیگر از مشایخ مرحوم کلینی(قده) «علی بن محمد بن عبدالله» است؛ لذا بحثی که اینجا میان رجالیون به وجود آمده، این است که آیا «علی بن محمد بن عبدالله» و «علی بن محمد بن بُندار» دو نفر هستند، یا اینکه یک نفر هستند؟ که در این زمینه دو نظریه متضاد وجود دارد که عبارتند از:

«نظریه‌ی وحدت»:

مرحوم خوئی(ره) در کتاب «معجم رجال الحدیث» در جلد دوازدهم صفحه 127 میگوید: اینها یک نفر هستند، یعنی ایشان «بُندار» را لقب «عبدالله بن عمران الجنابیّ البرقی» دانسته است.

«نظریه‌ی تباین»:

مرحوم تستری(ره) در کتاب «قاموس الرجال» نظر محقق خویی(قده) را قبول ندارد و ایشان میگوید: اینها دو نفر هستند و یک نفر نیستند!
بنابراین در مورد جناب «علی بن محمد» اختلاف فوق وجود دارد؛ لکن بنابر تباین، چون هر دو نفر از مشایخ کلینی(قده) هستند، لذا از این جهت مشکلی ندارند.

«صالح»: این راوی نیز، مشترک است؛ زیرا آن صالح که از حجاج نقل میکند «صالح بن ابی حمّاد» است. نجاشی(قده) در مورد «صالح بن ابی حماد» میگوید: «عمره ملتبساً یعرف و ینکر» و ابن غضائری وی را تضعیف کرده و البته در مقابل نجاشی(قده) و ابن غضائری نیز، بعضیاز رجالیون، ایشان را مدح کرده‌اند؛ پس این راوی هم، مورد اختلاف است.

«حجال»: خود «حجّال» که بعضی گفتند نام این راوی «حجاج» است و ما حجال نداریم؛ لیکن بعضی از رجالیون نیز گفته‌اند «لام» صحیح است. پس این راوی نیز، مورد اختلاف است که آیا موثق است یا خیر؟
«عن بعض اصحاب»: اما تعبیر «عن بعض اصحاب» که این تعبیر، ارسال در روایت است.

علی ای ّحال سند روایت سوم نیز، مشکل دارد. چرا که «علی بن محمد، صالح و حجال» هر سه نفرشان محل بحث هستند، مضاف بر اینکه در ادامه سند آمده است «عن بعض اصحاب عن ابی عبدالله(ع)» که این تعبیر، ارسال در روایت را میرساند، پس روایت مجهول میشود.

ب: بررسی دلالت روایت:

«قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ (وَ مَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنا لِوَلِيِّهِ سُلْطاناً فَلا يُسْرِفْ فِي الْقَتْلِ) قَالَ نَزَلَتْ فِي الْحُسَيْنِ (ع) لَوْ قُتِلَ أَهْلُ الْأَرْضِ بِهِ مَا كَانَ سَرَفا» حضرت امام صادق(ع) فرمود: این آیه در مورد امام حسین(ع) است، اگر ولی دم ایشان، تمام اهل ارض را در مقابل کشته شدن امام حسین(ع) به قتل برساند «ما کان سرفا» اسراف در قتل نخواهد بود. به دیگر سخن، حضرت امام صادق(ع) در ذیل آیه (وَ مَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنا لِوَلِيِّهِ سُلْطاناً فَلا يُسْرِفْ فِي الْقَتْلِ) فرمود: این آیه «نزلت فی الحسین(ع) لو قتل ولیّه اهل الأرض به ما کان سرفا» این هم یک روایت است

روایت چهارم: روایت ابی العباس از امام صادق(ع)؛

این روایت در تفسیر عیاشی حدیث 66 آمده است:

الف: بررسی سند روایت:

«ابی العباس»: این راوی ، همان راویی است که در مباحث قبل به صورت مفصل درباره‌ی او بحث کردیم، وی صاحب کتاب «تأویل الآیات» می‌باشد و در این کتاب، آیاتی که مربوط به ائمه(ع) است را جمع آوری کرده است.

ب: بررسی دلالت روایت:

«عن ابی عبدالله(ع) قَالَ إِذَا اجْتَمَعَ الْعِدَّةُ عَلَى قَتْلِ رَجُلٍ وَاحِدٍ حَكَمَ الْوَالِي أَنْ يُقْتَلَ أَيُّهُمْ شَاءُوا وَ لَيْسَ لَهُمْ أَنْ يَقْتُلُوا أَكْثَرَ مِنْ وَاحِدٍ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ (وَ مَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنا لِوَلِيِّهِ سُلْطاناً فَلا يُسْرِفْ فِي الْقَتْلِ) وَ إِذَا قَتَلَ ثَلَاثَةٌ وَاحِداً خُيِّرَ الْوَالِي أَيَّ الثَّلَاثَةِ شَاءَ أَنْ يَقْتُلَ وَ يَضْمَنُ الْآخَرَانِ ثُلُثَيِ الدِّيَةِ لِوَرَثَةِ الْمَقْتُولِ»، خداوند به ولی این مقتول میگوید: یکی از این سه نفر را اگر خواستی به قتل برسانی مانعی ندارد؛ اما باقی روایت «وَ لَيْسَ لَهُمْ أَنْ يَقْتُلُوا أَكْثَرَ مِنْ وَاحِدٍ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ (وَ مَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنا لِوَلِيِّهِ سُلْطاناً فَلا يُسْرِفْ فِي الْقَتْلِ) وَ إِذَا قَتَلَ ثَلَاثَةٌ وَاحِداً خُيِّرَ الْوَالِي أَيَّ الثَّلَاثَةِ شَاءَ أَنْ يَقْتُلَ وَ يَضْمَنُ الْآخَرَانِ ثُلُثَيِ الدِّيَةِ لِوَرَثَةِ الْمَقْتُولِ» که این عبارات بیان برای (فَلا يُسْرِفْ فِي الْقَتْلِ) است، یعنی اگر یک نفر کشته شود، نمیتوان در مقابل او چند نفر را کشت، بنابراین حتّی اگر گروهی، یک نفر را کشتند، در این صورت ولیّ دم نمیتواند بگوید من میخواهم همه‌ی این گروه را به قتل برسانم.

روایت پنجم: **روایت سلّام بن مستنیر از امام باقر(ع)؛**

الف: بررسی سند روایت:

«سلّام بن مستنیر الجعفی الکوفی»: او از اصحاب امام سجاد و امام باقر و امام صادق (ع) بوده، ولی توثیق خاص ندارد.

ب: بررسی دلالت روایت:

«(وَ مَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنا لِوَلِيِّهِ سُلْطاناً فَلا يُسْرِفْ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كانَ مَنْصُوراً) قَالَ» امام باقر(ع) در ذیل آیه 33 سوره اسراء فرمود: «هُوَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ (ع) قُتِلَ مَظْلُوماً وَ نَحْنُ أَوْلِيَاؤُهُ وَ الْقَائِمُ مِنَّا إِذَا قَامَ طَلَبَ بِثَأْرِ الْحُسَيْنِ(ع)» حضرت

حجّت(عج) وقتی قیام میکنند خون جدشان امام حسین(ع) را طلب میکنند، «فَيَقْتُلُ حَتَّى يُقَالَ قَدْ أَسْرَفَ فِي الْقَتْلِ» البته در روایت دیگر نمیگوید که حضرت مهدی(عج) چه کسی را در مقابل امام حسین(ع) میکشد، ولی پیداست باید آنهایی باشد که از دنباله های بنی امیه و وهابیت‌اند؛ «وَ قَالَ الْمَقْتُولُ الْحُسَيْنُ وَ وَلِيُّهُ الْقَائِمُ وَ الْإِسْرَافُ فِي الْقَتْلِ أَنْ يَقْتُلَ غَيْرَ قَاتِلِهِ (إِنَّهُ كانَ مَنْصُوراً)» اینجا دیگر ضمیر به ولیّ دم برمیگردد. «فَإِنَّهُ لَا يَذْهَبُ مِنَ الدُّنْيَا حَتَّى يُنْتَصَرَ بِرَجُلٍ مِنْ آلِ رَسُولِ اللَّهِ عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ جَوْراً وَ ظُلْماً» اینجا در این روایت (وَ مَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً) را امام حسین(ع) قرار داده و (إِنَّهُ كانَ مَنْصُوراً) را به ولیّ دم برگردانده است.

روایت ششم: روایت معنن از امام باقر(ع)؛

این روایت در کتاب «بحارالانوار» در جلد 51 صفحه 30 از تفسیر «فُرات کوفی» آمده است:

الف. بررسی سند:

«جعفر بن محمد الفزاری»

ب. بررسی دلالت:

«معنعناً عن ابی جعفر فی قوله

(مَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً)

قَالَ سَمَّى اللَّهُ الْمَهْدِيَّ الْمَنْصُورَ كَمَا سُمِّيَ أَحْمَدُ وَ مُحَمَّدٌ [مَحْمُوداً] و محمود(ص) وَ كَمَا سُمِّيَ عِيسَى الْمَسِيحَ(ع)» این

(إنه كان منصوراً)

را میگوید یکی از اسامی مبارک حضرت حجت(عج) عنوان «منصور» است و این عنوانی است که خدای تبارک و تعالی برای آن حضرت(عج) قرار داده است.

تبیین دو نتیجه مهم مستفاد از تحلیل روایات؛

در این جا برای بیان نتیجه بحث، ذکر چند مطلب ضرورت دارد:

نتیجه‌ی اول:

قیام‌هایی که برای انتقام خون امام حسین بوده به عنوان ولی دم نیست؛تلاش‌هایی که تاکنون در طول تاریخ برای انتقام خون حضرت ابا عبدالله الحسین(ع) صورت گرفته، به عنوان ولی دم نبوده است؛ زیرا یک وقتی هست که میگوئیم اینها رفتند مقابله کنند، به خاطر ظلمی که قاتلین بر امام(ع)، خاندان و یارانش وارد کرده بودند لذا ایشان نیز در مقابل این کارها را انجام دادند، اما به عنوان اینکه حقّ اولیاء دم استیفا شود چنین چیزی محقق نشده است.

نتیجه‌ی دوم:

انتقام حقیقی صرفاً به دست امام مهدی(عج) محقق خواهد شد؛میخواهیم بگوئیم اینقدر قضیه‌ی انتقام سید الشهدا(ع) با عظمت و قوی است که مستقیماً خود امام معصوم(ع) باید انتقام ایشان را بگیرند، یعنی اگر امام سجاد(ع) بر فرض آن یک احتمالی که بعضیها دادند، راضی به این کار بوده، باز رضایت ایشان به قیام مختار، به عنوان استیفای حق ولیّ دم محسوب نمیشود، چه این‌که استیفای ولی دم در جایی است که خود امام(ع) بیاید و انتقام بگیرد، یعنی خود معصوم(ع) باید مباشرتاً برای انتقام حضور داشته باشد. چرا که در موارد دیگر، همه میدانند که اگر یک کسی برود و قاتل را بکشد، اولیاء دم خوشحال می‌شوند، یعنی در همین قتلهای معمولی بین آدمهای معمولی، همه میدانند که اگر یک کسی به ظن رضایت اولیاء دم برود و قاتل را بکشد، باز حقّ اولیاء دم از بین نمیرود و دیه شان باقی می‌ماند و میتوانند نسبت به دیه اقدام کنند، علی ایّ حال نمیشود گفت این انتقام واقع شده است، بلکه انتقام حقیقی فقط به دست خود امام معصوم(ع) است و لذا در این روایات هم این تعبیر را دارد که «نحن اولیاءه»، یعنی هر کس دیگری هم رفته و انتقام گرفته، به عنوان ولیّ دم نبوده و تلقی نمیشود. نتیجه بحث این‌که امام زمان(عج) به حکم این آیه، ولیّ دم امام حسین(ع) است و حق خود را استیفاء خواهد کرد.

تبیین نظر نهایی پیرامون آیه:

دلالت آیه بر ولایت امام زمان(عج) در خونخواهی امام حسین(ع) تام است و روایات فارغ از اشکال سندی‌شان، مؤید این نظرند.
آنچه ما میخواهیم عرض کنیم این است که فارغ از روایات، مسلماً یکی از مصادیق (مَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً) امام حسین(ع) است و ولیّ دم آن حضرت(ع) نیز، باید یک امام معصوم(ع) باشد، و با توجه به اینکه چنین انتقامی در دوران ائمه ی بعدی واقع نشده است، پس باید در یک زمانی واقع شود، در همین دنیا هم باید واقع شود، به دست اولاد آن حضرت(ع) هم باید انجام شود، معصوم(ع) هم باید باشد؛ لذا اینها تماماً شاهد بر این است که پس باید یک امام معصوم(ع) در یک زمانی قیام کند و انتقام خون امام حسین(ع) را بگیرد.

در نتیجه اگر ما باشیم و این آیه‌ی شریفه، باید بگوییم که از این آیه به خوبی به نتیجه‌ی روشن فوق می‌توان رسید البته با توجه به این که روایات نقل شده، اکثراً از حیث سند اشکال دارند ولی به عنوان مؤیّد بر این ادعا می‌توان از آنها استفاد کرد.

این مختصری از بحث در مورد آیهی شریفه 33 اسراء بود؛ در جلسه آتی پیرامون یک آیه دیگر، بحث خواهیم کرد.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرین.